



روایت‌هایی از بی‌نظیرترین استقبال دنیا در ۱۲ بهمن ۵۷

حجت الاسلام ناطق نوری درباره مراسم استقبال از امام در ۱۲ بهمن ۵۷ می‌گوید: خبرگزاری‌های جهان تحت عنوان بزرگترین استقبال تاریخ از صف ۳۳ کیلومتری مردم از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا خبر دادند.

حجت الاسلام ناطق نوری درباره مراسم استقبال از امام در ۱۲ بهمن ۵۷ می‌گوید: خبرگزاری‌های جهان تحت عنوان بزرگترین استقبال تاریخ از صف ۳۳ کیلومتری مردم از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا خبر دادند.

خبرگزاری مهر، گروه سیاست؛ خبر بازگشت امام خمینی به کشور در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، موجی از شادی را در سرتاسر کشور ایجاد کرد. هزاران اتومبیل از شهرستان‌ها به سوی تهران حرکت کردند و علی‌رغم ممنوعیت عبور و مرور شبانه در خیابان‌های منتهی به بهشت زهرا مستقر شدند. هزاران نفر از مردم تهران و شهرستان‌ها در مسیر امام خمینی، میدان آزادی، خیابان آینزه‌هاور تا بهشت زهرا شب را تا صبح گذراندند.

در سپیده‌سحر ده‌ها صف نماز درمیدان آزادی برقرار شد. سرتاسر مسیر امام خمینی با صدها تابلو و پلاکارد حاوی خوشامدگویی و شعارهای مختلف نصب شده بود.

آن شب تا صبح اتومبیل‌ها در خیابان آینزه‌هاور و میدان آزادی در حالی که بوق می‌زدند و برف پاک‌کن می‌چرخاندند در حرکت بودند. شادی وصف‌ناپذیری سرتاسر تهران را فرا گرفته بود. همسایگان مسیر امام خمینی از مردم پذیرایی می‌کردند، غذا می‌دادند، شربت و شیرینی پخش می‌کردند. آب و چای می‌آوردند. اول صبح میلیون‌ها نفر در ۳۳ کیلومتر در دو طرف خیابان‌های مسیر امام خمینی ایستاده بودند و پنجاه هزار نیروی انتظامی مشغول منظم کردن آنها بودند.

از اقداماتی که مردم شهر تهران برای استقبال از امام انجام داده بودند، تزئین و تمیز کردن خیابان‌هایی بود که قرار بود امام از آنها عبور کند. حجت الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری نیز در توصیف وقایع روز ۱۲ بهمن به توصیف تزئینات صورت گرفته توسط مردم می‌پردازد و می‌گوید: «... به خیابان ولیعصر و امیریه که آمدم مردم تمام خیابان‌ها را آب و جارو کرده و گل چیده بودند تا اینکه به راه آهن رسیدیم، اطراف راه آهن را مردم خیلی زیبا تزئین کرده بودند».

سجادی، از بانوان مبارز و انقلابی، مشاهدات خود از اقدامات مردم در آن روز را اینگونه توصیف می‌کند: «مراسم استقبال از امام در نوع خود در دنیا بی‌نظیر بود. در سرماهی بهمن ماه، عاشقان امام، شب تا صبح خیابان‌های مسیر امام را جارو می‌کردند و بقایای لاستیک‌های سوخته را که در رویارویی نابرابر گارد شاهی با مردم، بر کف خیابان‌ها ریخته بود جمع‌آوری می‌کردند و خیابان‌ها را می‌شستند. وسط خیابان آزادی تا چشم کار می‌کرد گل بود. خبرگزاری‌های جهان تحت عنوان بزرگترین استقبال تاریخ از صف ۳۳ کیلومتری مردم از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا خبر دادند...»

توکلی بینا نیز خاطرات خود اینگونه نقل می‌کند: از خاطرات جالب مربوط به بچه‌های انتظامات، یکی این بود که چون هر گروهی سلیقه‌ی خاص خود را داشت، به همین دلیل مسیر حرکت امام از فرودگاه تا بهشت زهرا به گونه‌ها و روش‌های مختلف تزئین شده بود. گروهی منطقه‌ی مربوط به خود را گل‌باران کرده بودند و گروهی دیگر که مثلاً قسمتی از خیابان آزادی را در دست داشتند، فقط به خط سفید وسط خیابان گل چسبانده بودند.

حجت الاسلام منتجب‌نیا هم می‌گوید: «شب ۱۲ بهمن ماه شب عجیبی بود. به لحاظ مسئولیتی که داشتم، ناچار بودم مسیری را در رفت و آمد سپری کنم. از خیابان آزادی که عبور می‌کردم صحنه‌های عجیبی می‌دیدم؛ زنان و مردان با جارو، آسفالت‌های خیابان را تمیز می‌کردند. هر کسی وقتی این صحنه‌ها را میدید بی‌اختیار اشک شوق از چشمش جاری میشد و تحت تأثیر قرار می‌گرفت».

پس از ورود امام خمینی نیز شور و شغف مردم وصف‌ناشدنی بود، تا جایی که حجت الاسلام علی‌اکبر مهدوی خراسانی می‌گوید: دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ وقتی امام وارد ایران شدند، من در میدان شرقی میدان آزادی بالای اتوبوس برای راهنمایی مردم انجام وظیفه می‌نمودم. جمعیت آنقدر زیاد بود که حضرت امام نتوانستند طبق معمول از سمت راست بیایند و از سمت چپ با ماشین آمدند و رد شدند. مردم هجوم آورده بودند که امام را ببینند. از بلندگو مردم را به آرامش می‌خواندم و می‌گفتم: «مردم! اگر امام را دوست دارید، هرکس سر جای خودش باشد. اگر همه بخواهید هجوم بیاورید راه بسته می‌شود.» تا خود بهشت زهرا جمعیت بود. یک چیزی آدم می‌گوید و می‌شنود باید آن فضا را

در روز ورود امام، سراسر تهران پوشیده از جمعیت بود. نیروی حفاظتی گسترده ای درکار نبود. روزنامه کیهان در شرح این روز نوشته است: اتومبیل آیت الله که ۵ نفر محافظ روی سقف آن نشسته بودند از میان دریای جمعیت می گذشت. دریای وسیع مردم از شوق و اشک طوفانی بود. دست ها فضا را می شکافت، از سینه ها شعار و درود بیرون می ریخت، جمعی می خندیدند، گروهی می گریستند، دست ها درهم حلقه می شد، در نگاه ها آفتاب مهربانی، بر دهان ها رودهای سرود جاری بود. بانک الله اکبر خیابان ها را درمی نوردید، شعار درود بر خمینی مثل نسیم در هوا جاری بود. این خلق بود که به رهبر خود درود می فرستاد.

بهجت افراز در خصوص حال هوای مردم در روز ورود امام به تهران می گوید: «ساعت ۶ صبح به میدان عشرت آباد رفتیم و سوار اتوبوس ها شدیم. در خیابان ها و جاده ی منتهی به بهشت زهرا، انسان ها مثل رودخانه عظیمی در حرکت بودند و همه مردم، پای پیاده از تهران به سوی بهشت زهرا راه افتاده بودند... وقتی که به بهشت زهرا رسیدیم، آنجا مملو از جمعیت بود و مردم به طور خودجوش، انتظامات را به عهده گرفته بودند و جوان ها در اطراف خیابان های بهشت زهرا زنجیروار دیواری درست کرده بودند که خیابان ها برای عبور ماشین باز باشد.

در چند قدمی محلی که قرار بود امام صحبت کنند، محل استقرار خانم ها بود؛ ما در آنجا مستقر شدیم. بهشت زهرا مملو از خبرنگارهای زن و مرد داخلی و خارجی بود.

یادم می آید مرحوم شهید آیت الله مطهری سخنرانی کردند و آن کلمه «جان جانان» را ایشان در مورد امام به کار بردند. خلاصه، همین طور آقایان گروه گروه می آمدند و درباره ی امام سخنرانی می کردند تا اینکه خبر دادند حضرت امام به فرودگاه مهرآباد وارد شده اند؛ هیجان همه جا را فرا گرفته بود و مردم، مرتب صلوات می فرستادند. ما که از صبح به بهشت زهرا رفته بودیم، همین طور چشم انتظار بودیم تا ساعت ۳ بعدازظهر که گفتند هلی کوپتر امام در بهشت زهرا به زمین نشست قیامتی برپا بود. همه ی مردم به هم چسبیده و یکپارچه شده بودند. وقتی می خواستند به عقب بروند تا هلی کوپتر بنشیند، مثل اینکه دریایی می خروشید؛ وقتی که می خواستند جلو بروند، همه با هم حرکت می کردند و صحنه عجیبی ایجاد می شد.

وقتی نشستیم، حضرت امام تشریف آوردند و ما که در چند قدمی ایشان بودیم چشم مان به جمالشان روشن شد. فریاد صلوات و الله اکبر بلند شد. وقتی قرار شد برنامه ها شروع شود، خانمی از خانواده رضایی ها آمد و به من گفت: «مادر رضایی ها، قرار بود جلوی امام صحبت کند و اینها (روحانیون) نمی خواهند بگذارند. بیااید بر علیه اینها شعار بدهیم». وقتی که این حرف را شنیدم، پشتم لرزید؛ ترسیدم، همه ی مردم یکی بودند؛ قرار نبود علیه کسی شعار داده شود. از حرف او ترسیدم برای اینکه فکرش هم در مغز من خطور نکرده بود یک نفر پیدا شود که در آن روز با انقلاب مخالف باشد. آن روز، چپ و راست و مجاهد و چریک فدایی، همه برای انقلاب یکی بودیم. پیش خودم فکر کردم از حالا دودستگی؟ از حالا جبهه گیری؟ و به حرف او توجهی نکردم و الحمدالله برنامه ی نفاق و مخالفت هم پیش نیامد.

آن روز پس از پایان مراسم استقبال، ساعت ۹ یا ۱۰ شب به منزل رسیدیم. افرادی که با هم بودیم، یکدیگر را گم کرده بودیم. آن روز، واقعا قصه من و تویی نبود. همه با هم دوست بودند؛ همه با هم متحد بودند؛ حتی تاکسی که سوار می شدی اگر به راننده می گفتی ببخشید پول خرد ندارم، می گفت فدای سر امام. پیاده شو. آنهایی که ماشین داشتند، مردم را سوار می کردند؛ اصلا اتحاد، همبستگی و مهربانی عجیبی بر مردم سایه افکنده بود. همه «ما» شده بودند، جز یک عده که برنامه هایی داشتند.